

دوست مهربان و بی آزار
بچه‌های شما

کتاب!



چگونه می‌توانید کتاب خواندن را بصورت یکی از تفریحات
بچه‌های خود در آورید؟

چند روز پیش برپا زده ساله‌ام نزد من آمد و ذوق کنان خبر داد
که بیش از نصف کتاب «جنگ و صلح» تولستوی را که در روزهای اول
تعطیلات تابستان خریده بود خوانده است. یک هفته قبل از آن نیز بر
بزرگترم بمن مژده داده بود که در روزهای تعطیل موفق شده چند کتاب از
جمله «بهشت گمشده»، «میلیون» و «جناب و مجازات» «داستایوسکی»
را بخواند ...

فقط پسران من نبودند که از اینک موفق شده‌اند در ایام فراغت
خود کتابی بخوانند ذوق می‌نگردند، من و همسر من شاید بیش از خود آنها
از این موضوع ذوق زده میشدیم زیرا علاوه بر این که کوششی که در راه
«کتاب خوان» کردن فرزندان خود بخرج داده‌ایم بی ثمر نمانده است و
پسره‌های ما نه فقط قسمتی از پول توجیبی خود را برای خریدن کتاب پس-
انداز می‌کنند بلکه این کتاب‌ها را می‌خوانند و اندک اندک لذت کتاب خواندن
بی می‌برند

تقریباً ده سال پیش بود که من و زنم تصمیم گرفتیم این عادت
پسندیده را در فرزندان خود بوجود بیاوریم. خوشبختانه پدران خود ما
چنین هادتی را در ما بیدار کرده بودند و برآستی من و زنم حیفمان می-
آمد که فرزندانمان را از این لذت بزرگ، لذت کتاب خواندن، محروم
بگذاریم .

من و همسرم کوشش خود را در این راه شروع کردیم که بفرزندمان بفهمانیم که سینما و تلویزیون و رادیو و گردش های دسته جمعی و کار و تکلیف مدرسه نباید انسان را از کتاب خواندن، بسازد زیرا بعقیده من غالب کسانی که نداشتن وقت و گرفتار بودن را بهانه برای کتاب نخواندن می آورند اشخاصی هستند که از کودکی یاد نگرفته اند که انسان در هر حال و در عین گرفتاری ها باز هم برای کتاب خواندن وقت دارد و باید چنین وقتی داشته باشد.

بسیاری از پدران و مادران، قبل از اینکه فرزندشان به مدرسه برود و خواندن بیاموزد، برای او کتاب میخوانند یا قصه هایی را که از روی کتاب خوانده اند برایش تعریف میکنند و این اولین قدم برای عادت دادن بچه به کتاب خواندن است. برخی از همین پدر و مادرها، همینقدر که فرزندانشان شخصاً نتوانست بخواند دست از آن کار بر میدارند و فرزندان خود را تشویق بخواندن نمیکنند.

من و همسرم تصمیم گرفتیم که جزء این دسته پدر و مادرها نباشیم و بهمین منظور و برای اینکه به فرزندمان بفهمانیم که کتاب خواندن نیز باندازه قصه شنیدن لذت دارد پیش از نصف کتابی را برای آنها میخواندیم و چون به قسمت های حساس کتاب میرسیدیم به بهانه اینکه دیگر وقت نداریم و در عین حال خود بان هم به دانستن آخر داستان علاقمندیم از آنها میخواستیم که بقیه کتاب را بسدای بلند برای ما بخوانند تا همگی از عاقبت کار قهرمانان کتاب باخبر بشویم. و این کاری بود که بسرهای من باعلاقه و شوق فراوان انجام میدادند.

بعد سعی کردیم که اصولاً کتاب خواندن برای بچه ها به صورت سرگرمی مشغول کننده در آوریم. یکروز من برای پسر بزرگم میزی خریدم که در کنار تخت خود بگذارد و باو کمک کردم که روی میز را با یک چراغ مطالعه و چند کتاب (بنت بدهد).

نتیجه این عمل آن شد که از آن پس نه فقط پسرم سر ساعت معین و بدون چانه زدن برای خوابیدن بتخت خود میرفت بلکه هر شب نیم ساعت در تخت کتاب میخواند و هنوز چند هفته نگذشته بود که پسر کوچکم نیز میزی از من خواست تا کنار تختش بگذارد و روی آنرا با چراغ مطالعه و

چند جلد کتاب بیاراید. امروز آن چند جلد کتاب تبدیل بکتابخانه کوچکی شده که بیش از نصف قفسه دیواری اتاق آنها را اشتغال کرده و کتاب خواندن قبل از خواب یادرموقع بیکاری بصورت عادتی درآمده است که بهیچ عنوان حاضر بترك آن نیستند.

پس از این مقدمه من و همسر سعی کردیم به فرزندان خود بفهمانیم که نباید وقت خود را فقط بخواندن کتابهای قصه بگذرانند بلکه باید گاهگواه کتابهای جدی تری نیز که بامسائل مختلف زندگی بستگی دارد مطالعه کنند.

این یکی از مراحل دشوار برنامه ما بود زیرا خوب میدانستیم که اگر در این مرحله با دقت عمل نکنیم ممکن است بچه ها بکلی از کتاب خواندن دلسرد و زده بشوند. بدین منظور من سعی کردم مطالعه را با تجربه مخلوط کنم یعنی هر وقت که متلا بچه ها کتابی درباره راه آهن میخواندند چند روز بعد حتما آنها را بایستگاه راه آهن میبردیم تا چیزهایی را که در کتاب خوانده اند بچشم ببینند.

بدین ترتیب من و بچه ها بفرودگاه رفتیم و سری بهمه موزه ها زدیم تا همه چیزهایی را که در کتاب خوانده بودیم از نزدیک تماشا کنیم و از شما چه پنهان، خود من نیز در این راه بازدیدها بسیاری مطالب آموختم.

هر بار که من بزمگرم فرحی بدست می آوردم به بچه ها نشان میدادیم که خواندن کتاب فقط برای آفریدن به معلومات مفید نیست بلکه در کارهای زندگی نیز می تواند کمک موثری بکند.

از جمله یکسال که می خواستیم برای گذراندن تعطیلات تابستان به کنار دریا برویم من کتاب کوچکی خریدم که در آن طرز هدایت قایق های کوچک بادبان دار شرح داده شده بود. بچه ها سه چهار بار این کتاب را با شوق تمام خواندند و تمام مطالب آنرا بخاطر سپردند و اولین روزی که من يك قایق بادبان دار کوچک کرایه کردم بی آنکه احتیاجی بمربی داشته باشند توانستند در کمال خوبی آنرا در دریا به حرکت در آورند و بهر طرف میل دارند هدایت کنند.

پس از آن سعی کردیم به بچه ها یاد بدهیم که چگونه میتوان از

کتابی نتایج اخلاقی گرفت و اینکار آسانی نبود. چون غالب کتابهایی که چنین نتایجی دارد نسبتاً دشوارتر و سنگین تر از کتابهای معمولی و بی نتیجه است و بچه ها بخواندن آن رغبت نمیکنند.

مدتی من و زنم خواستیم بوسایل عادی بچه ها را بخواندن این قبیل کتابهای اخلاقی تشویق کنیم اما چون از اینکار نتیجه ای نگرفتیم بفکر افتادیم که همه شب بعد از شام یک جلسه کتاب خوانی ترتیب بدهیم بدین ترتیب که از بچه ها بخواهیم بعد از شام در اتاق غذاخوری بمانند و من چند صفحه از کتاب نسبتاً سنگینی را بخوانم و آنها و همسرم گوش بدهند.

طبیعی است که در شبهای اول بچه ها به اینکه تکلیف مدرسه دارند یا خسته هستند یا میخواهند فلان برنامه تلویزیون را تماشا کنند از زیر اینکار در میرفتند ولی وقتی بایشان قول میدادم که جلسه ما بیش از ده دقیقه طول نخواهد کشید ساکت میشدند. بزودی مدت جلسات ما از دو دقیقه گذشت و به نیم ساعت گاهی یک ساعت طول کشید و باین ترتیب من توانستم کتاب های مهم و نسبتاً مشکلی از قبیل (بنیاد انواع) داروین را برای آنها بخوانم. اتفاقاً چند هفته بعد بصرم وقتی از مدرسه بازگشت در حالی که چهره اش از شادی برافروخته بود گفت:

- امروز معلم بنام ^{کلاس} ^{معلم} ^{باز} ^{نظریه} ^{داروین} صحبت میکرد اما همه حرف های او را من قبلاً میخواندم ^{معلم} ^{علوم} ^{انسانی}

بعضی اوقات کتابی را که مشغول خواندنش بودم بیکي از بچه ها میدادم که او بخواند و ما گوش بدهیم. بخصوص هر وقت دیوان اشعاری را میخواندیم اینکار را زیاد تکرار میکردیم و از آنها میخواستم که به صدای بلند و خیلی شمرده شعر را بخوانند.

یک روز چهار نسخه از نمایشنامه (رویای یک شب تابستانی) اثر ویلیام شکسپیر را بمنزل آوردم و آن شب هر یک از مارل یکی از قهرمان بیس را خواندیم و بهتر بگویم بازی کردیم. چند هفته بعد این عمل در مورد نمایشنامه « ژاندارک » اثر برناردشاو تکرار شد و باین

ترتیب کم کم بچه‌ها بخواندن نمایشنامه نیز عادت کردند .
یکی دیگر از کارهایی که برای تشویق بچه‌ها به کتاب خواندن
و «ور رفتن» به کتاب کردم این بود که یکروز چند جلد کتاب که در
موضوعات مختلف نوشته شده بود بمنزل آوردم و روی میز اتاق نشیمن
ریختم . بچه‌ها بعضی بازگشت بمنزل بسراغ آنها رفتند و بورق زدن
کتابها پرداختند .

از آن پس همه هفته من تعدادی کتاب از کتابخانه محله کرایه می‌کردم
بمنزل می‌آوردم و بچه‌ها با هر یک از آنها ساعتی ورمیرفتند و باین
وسیله بدرج اسم کتابها رایاد می‌گرفتند و در باره هر کتاب چند سطر
به خاطر می‌سپردند .

یک شب برای آنکه تجربه ای کرده باشم چند جلد کتاب و مجله در
کنار تلویزیون گذاشتم . در شب های اول و دوم بچه‌ها زیاد به آنها
توجه نکردند اما بالاخره شبی رسید که من بچشم خودم دیدم که کتاب و
مجله بر تصاویر تلویزیون پیروزشده است .

بسم بی آنکه به برنامه تلویزیون توجهی داشته باشد در نور
صفحه تلویزیون مشغول خواندن یکی از کتابها بود !

در یک جلسه بزرگ تربیتی انانیزه‌ای از رئیس جلسه که یکی از

مربیان معروف بود پرسید: مثال جامع علوم انسانی
- بچه وسیله میتوان یافت بچه‌ای که در کلاس اول مشغول
تحصیل است تمام امتحانات خود را با موفقیت خواهد گذراند و باخذ
دیپلم نامل خواهد آمد ؟

رئیس بدون تردید جواب داد .

- فقط وسیله خواندن . خواندن و بازم خواندن .

کتاب خواندن مانند ورد جادویی است که همه درهای بسته
جهان معرفت را بروی انسان میگشاید . شما هم میتوانید بهمین ترتیب
که من عمل کردم فرزندان خود را به کتاب خواندن و از کتاب لذت
بردن وادارید و این در را بروی ایشان بکشاید .